

سرّ ختم نبوت تبلیغی

و عدم بر خورداری ائمه اطهار^{علیهم السلام} از این منصب

علی زمانی قشلاقی*

چکیده

در همه ادیان آسمانی گذشته، جانشینان پیامبران تشریحی، انبیای تبلیغی بودند که بر اساس دیدگاه رایج متکلمان^۱ با دریافت وحی، به تبلیغ، تبیین و تفسیر شریعت پیش از خود می پرداختند؛ اما با اعلام ختم نبوت در دین مبین اسلام، نه تنها نبوت تشریحی پایان یافت، ختم نبوت تبلیغی نیز اعلام شد. حال پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که دلیل و سرّ ختم نبوت تبلیغی چیست؟

در این باره ادله پرشماری مطرح شده است؛^۲ اما آنچه ما از بررسی آیات قرآن و روایات معصومین^{علیهم السلام} به دست آورده ایم، این است که با نزول شریعت کامل اسلام، بر خلاف شرایع پیشین، همه آنچه بشر در باب معارف دین تا دایمه قیامت بدان نیاز داشت بر پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} نازل شد؛ از این رو دیگر نیازی به نزول وحی جدید و ارسال انبیای تبلیغی باقی نماند و لذا ختم نبوت تبلیغی نیز اعلام شد. در این تحقیق، از روش توصیفی - تحلیلی بهره برده ایم که مبتنی بر آیات قرآن و روایات معصومین^{علیهم السلام} است. کلیدواژه ها: انبیای تبلیغی، ختم نبوت، وحی، حکم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقدمه

با نزول شریعت اسلام، با توجه به اینکه کامل‌ترین شریعت الهی بود، باب نبوت تشریحی بسته شد و اعلام شد که شریعت دیگری پس از شریعت اسلام نخواهد آمد؛ اما همچنان که شرایع الهی پیشین به وجود انبیای تبلیغی برای تفسیر و تبیین و تبلیغ نیاز داشتند، این نیاز همچنان در شریعت اسلام باقی بود و بر اساس سنت الهی باید پس از پیامبر اسلام نیز انبیای تبلیغی می‌آمدند تا به این امر مهم بپردازند. با این همه، پس از پیامبر اسلام همچنان که ختم نبوت تشریحی اعلام شد، نبوت تبلیغی نیز پایان گرفت و این پرسش در اذهان ایجاد شد که چرا ائمه اطهار از منصب نبوت تبلیغی برخوردار نشدند و سرّ ختم نبوت تبلیغی چیست؟

اهمیت این بحث بدان جهت است که از سویی جایگاه والای ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} را روشن می‌کند (عدم برخورداری آنان از منصب نبوت تبلیغی به جهت پایین‌تر بودن مقام آنان از انبیای تبلیغی نبوده است) و از سوی دیگر با روشن شدن این نکته که همه آنچه آنان در باب معارف دین بیان می‌کردند، از نبی مکرم اسلام^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} به آنها منتقل شده بود، معلوم می‌شود که مرجعیت دینی آنان با خاتمیت سازگار است.

در این باره تحقیق مستقلی انجام نگرفته و به طور اجمالی برخی نکات بیان شده که نقدپذیرند. برای نمونه شهید مطهری در مجموعه آثار،^۳ آیت‌الله سبحانی در مفاهیم القرآن،^۴ سیدمحمدباقر حکیم در کتاب الامامة و اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} و قراملکی در آیین خاتم به برخی علل ختم نبوت تبلیغی پرداخته‌اند که سخنانشان خدشه‌پذیر است؛ از این رو، در این تحقیق برآنیم تا با بررسی آیات و روایات معصومین^{علیهم‌السلام}، سرّ این مطلب را آشکار سازیم. بنابراین پرسش اصلی این است که سرّ ختم نبوت تبلیغی چیست؟ و پرسش‌های فرعی نیز از این قرارند: دیدگاه قرآن در این باره چیست؟ از روایات به چه نکته‌ای می‌توان دست یافت؟

علت ختم نبوت تبلیغی و عدم برخورداري ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} از منصب نبوت تبلیغی

به‌طورکلی درباره ختم نبوت، علل پرشمار و گوناگونی بیان شده است که برخی به نبوت تشریحی مربوط‌اند و برخی به نبوت تبلیغی و برخی دیگر نیز عام‌اند و هر دو را دربرمی‌گیرند. همچنین کسانی که در این باب سخن گفته‌اند، گاه علل ختم نبوت تبلیغی و

علل ختم نبوت تشریحی را از هم تفکیک کرده‌اند و برخی دیگر نیز به صورت کلی و مطلق وارد بحث شده‌اند. ما در این نوشتار نخست به نقد و بررسی دو دیدگاه می‌پردازیم و سپس، نظر خود را در این‌باره ارائه می‌دهیم.

اول: بلوغ فکری بشر

یکی از عللی که برای ختم نبوت تبلیغی بیان شده، رشد و بلوغ فکری بشر پس از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} است که توانست آموزه‌های نبی خود را حفظ کند و کتاب آسمانی‌اش را از گزند تحریف مصون دارد؛ اما در جوامع و امت‌های پیشین به خاطر عدم برخورداری از رشد و بلوغ عقلی و اجتماعی، ارزش میراث معنوی‌ای که به آنها می‌رسید، ناشناخته می‌ماند و آن میراث به مرور زمان دستخوش تحریف و فراموشی قرار می‌گرفت؛ از این رو، خدای سبحان انبیاش را یکی پس از دیگری مبعوث کرد تا شریعت انبیای صاحب شریعت را تجدید، تبلیغ و ترویج کنند.^۵

نقد و بررسی

در اینکه عقل بشر به برکت تعالیم انبیا رفته‌رفته کامل شده است، جای هیچ‌گونه تردیدی نیست؛ اما به‌راستی مردمی که در عصر جاهلیت و زمان فترت به سر می‌برده‌اند و از هرگونه فرهنگ انسانی و تمدن بشری و آموزش دینی و علمی به دور مانده بودند، چگونه طی دو دهه به قدری از جهت فکری و عقلانی رشد یافتند که توانستند گوی سبقت را از همه اقوام و ملل پیشین برابند و به آن درجه از رشد عقلانی برسند که نیازی به وجود انبیای الهی در بین خود نداشته باشند؟ اگر وجود ائمّه اطهار^{علیهم السلام} در بین مردم نبود، باز امت اسلامی می‌توانست از آموزه‌های وحیانی پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} محافظت کند؟ اگر قیام امام حسین^{علیه السلام} نبود، با وجود فرمانروایانی چون یزید آیا فاتحه اسلام خوانده نمی‌شد؟^۶ آیا سنت فراموش شده و تحریف‌یافته رسول خدا، بدون زحمات امام باقر و امام صادق^{علیهم السلام} احیاشدنی بود؟ بر فرض که ظاهر آیات قرآن از هرگونه تحریفی حفظ می‌شد؛ آیا با تحریف مفاهیم آیات و سخنان پیامبر چیزی از اسلام حقیقی باقی می‌ماند؟ امتی که خود بسیاری از آموزه‌های اسلام را به فراموشی سپرده و در معرض دگرگونی قرار داده بود، چگونه می‌توانست با اتکا بر عقل خویش دوباره آن را احیا کند؟ آیا جز با تکیه بر قیاس و

استحسانات و رأی و نظر شخصی چنین کاری می‌کرد؟ همان کاری که ائمه علیهم‌السلام به شدت آن را رد و عاملان به آن را سرزنش کرده‌اند.^۷

اگر بلوغ فکری بشر می‌توانست آموزه‌های وحیانی را حفظ کند، پس چرا با ظهور ولی عصر علیه‌السلام مردم به اسلام جدید خوانده می‌شوند؟ امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: هنگامی که قائم علیه‌السلام قیام کند، آموزه‌های جدیدی می‌آورد؛ همچنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آغاز اسلام به دین جدیدی دعوت کرد.^۸

حال پرسش این است که این بشر تکامل یافته حافظ شریعت و کتاب آسمانی و سنت پیامبر، چه چیزی را حفظ کرده است که امام زمان علیه‌السلام مجبور می‌شود اسلام را بازسازی کند؟ اگر ائمه علیهم‌السلام نبودند، آیا همین مقدار هم که هم‌اکنون به دست ما رسیده است، باقی می‌ماند؟

دوم: وجود عالمان دین

یکی دیگر از علل ختم نبوت تبلیغی را وجود عالمان دینی در بین امت اسلامی دانسته‌اند که به حفظ و تبلیغ میراث نبوی قیام کرده‌اند. شهید مطهری در این باره می‌فرماید:

پیامبران مجموعاً دو وظیفه انجام می‌داده‌اند: یکی اینکه از جانب خدا برای بشر قانون و دستورالعمل می‌آورده‌اند؛ دوم اینکه مردم را به خدا و عمل به دستورالعمل‌های الهی آن عصر و زمان دعوت و تبلیغ می‌کرده‌اند. حقیقت این است که وظیفه اصلی نبوت و هدایت وحی، همان وظیفه اول است؛ اما تبلیغ و تعلیم و دعوت، یک وظیفه نیمه‌بشری و نیمه‌الهی است... تا زمانی بشر نیازمند به وحی تبلیغی است که درجه عقل و علم و تمدن به پایه‌ای نرسیده است که خود بتواند عهده‌دار دعوت و تعلیم و تبلیغ و تفسیر و اجتهاد در امر دین خود بشود. ظهور علم و عقل، و به عبارت دیگر رشد و بلوغ انسانیت، خودبه‌خود به وحی تبلیغی خاتمه می‌دهد و علما جانشین چنان انبیا می‌گردند.^۹

نقد و بررسی

در نقد این دیدگاه نیز علاوه بر برخی اشکالاتی که بر قول اول وارد است، می‌توان گفت که در شرایع پیشین نیز مجتهدان و عالمان مکلف به حفظ شریعت کم نبوده‌اند؛ با این همه، باز انبیای تبلیغی یکی پس از دیگری در میان اقوام پیشین مبعوث می‌شدند:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّاتُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوْنَ النَّاسَ وَالْأَخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ». (مانده: ۴۴)

امام صادق^{علیه السلام} این آیه را شاهد قرآنی بر این مطلب می‌داند که امام باید از همه نیازهای دینی بشر آگاه باشد؛ از حلال و حرام گرفته تا خاص و عام، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و تأویل کتاب خدا.^{۱۰} این استشهاد دلیل بر این است که عالمان ربانی و احبار، چنین علمی به تورات داشته‌اند و این علم شاهدهی بر اجتهاد آنها بر اساس کتاب خدا بوده است. شاهد دیگر بر اجتهاد عالمان ربانی و احبار یهود، این است که آنان مکلف بودند بر اساس کتاب خدا حکم و قضاوت کنند و بدیهی است که قضاوت و حکم، وابسته به اجتهاد قاضی است و قاضی تا وقتی مجتهد نباشد، نمی‌تواند حکم کند.^{۱۱}

علمای امت، بدون کمک امامان معصوم^{علیهم السلام} نمی‌توانند از طریق اجتهاد پاسخ‌گوی نیازهای جامعه باشند. از این رو باید برگزیدگانی از سوی خدا در میان امت باشند تا دین خدا را حفظ کنند و به نیازهای بشر پاسخ دهند. امام صادق^{علیه السلام} در این باره می‌فرماید:

مَثَلُ عَلِيِّ وَ اَئِمَّةٍ پس از او در میان امت، مثل موسای نبی^{علیه السلام} و عالم است. موسی گمان می‌کرد همه چیزهایی که بدان نیاز دارد در تابوت است و همه علم در الواح برای او نگاشته شده است؛ همچنان که این مدعیان فقاقت و علم گمان کرده‌اند که همه علم و فقه درباره دین از آنچه امت اسلامی بدان محتاج است، به آنها داده شده و به گونه صحیح از رسول الله^{صلی الله علیه و آله} به آنها رسیده است و آنها بدان عالم شده‌اند و سخن می‌گویند؛ حال آنکه آنان به کل علم رسول الله عالم نیستند و به آنها نرسیده است و بدان معرفت ندارند. شاهدش آن است که در باب مسائل حلال و حرام و احکام از آنها پرسیده می‌شود و هیچ سخن و اثری از پیامبر نزد آنها نیست و خجالت می‌کشند که مردم به آنها نسبت جهل دهند و خوش ندارند که از آنها درباره چیزی پرسیده شود و به مردم پاسخی ندهند و علم آن را از معدنش طلب کنند. به همین جهت از رأی و قیاس در دین خدا استفاده کرده و آثار رسول الله را [که در نزد ما اهل بیت است] رها کرده‌اند و به واسطه ایجاد بدعت‌ها از فرمان خدا سرپیچی می‌کنند؛ درحالی که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرموده بود که هر بدعتی گمراهی است. اگر پرسش‌هایی که از آنها درباره دین خدا می‌شد و نزد آنها پاسخ مبتنی بر سنت رسول الله نبود، آن را به خدا و رسول و اولی الامر ارجاع می‌دادند؛ آنهایی که از آل محمد اهل درک و فهم و تشخیص‌اند، بدان علم داشته [و به آنها پاسخ می‌دادند].^{۱۲}

خلاصه اینکه اولاً در میان اقوام گذشته نیز عالمانی بوده‌اند که از طریق اجتهاد به حل برخی مسائل می‌پرداختند، ولی باز در میان آنها انبیای تبلیغی حضور می‌یافته‌اند و ثانیاً عالمانی که پس از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} از طریق اجتهاد به حل مسائل می‌پردازند، دو گروه‌اند: ۱.

برخی از طریق رأی و قیاس، احکام شرع و مسائل موردنیاز را استنباط می‌کنند که عمل آنان بدعت است و در گمراهی آشکارند؛ ۲. شماری دیگر که بر اساس سنت پیامبر به استنباط احکام می‌پردازند، سر سفره اهل بیت معصوم آن حضرت می‌نشینند و از آن بهره می‌برند.

حال با توجه به آنچه گفته شد، به راستی اگر امامان معصوم علیهم‌السلام در میان امت اسلامی نبودند، آیا هیچ عالمی اعم از شیعه و سنی، می‌توانست به مسائلی که در حوزه دین پیش می‌آیند پاسخ گوید؟

سوم: اکمال شریعت و اتمام نزول معارف و احکام دینی

آنچه از بررسی آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام به دست می‌آید این است که اصلی‌ترین علت ختم نبوت تبلیغی، ختم نزول معارف دینی و احکام الهی است؛ زیرا با نزول شریعت کامل اسلام بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه تمام آنچه که بشر در باب معارف دین و احکام فردی و اجتماعی بدان نیاز داشت بر آن حضرت نازل شد و شریعت آن حضرت به کمال رسید؛ اما در شرایع و امت‌های پیشین وضع به گونه‌ای دیگر بود؛ یعنی همه معارف و احکام موردنیاز، بر انبیای صاحب شریعت نازل نمی‌شد؛ بلکه برخی معارف و احکام موردنیاز نیز بر انبیای تبلیغی نازل می‌شد. به همین جهت انبیای تبلیغی برای رساندن آن پیام‌ها مبعوث می‌شدند.

در این تحقیق، دو نکته درخور دقت و بحث است: یکی عدم نزول معارف دینی جدید بر ائمه اطهار علیهم‌السلام و دیگری نزول احکام و معارف جدید بر انبیای تبلیغی در راستای هدایت بشر. درباره بحث اول، اجمالاً به چند روایت اشاره می‌کنیم و در ادامه به صورت تفصیلی به اثبات مطلب دوم می‌پردازیم.

روایاتی که دلالت بر عدم نزول معارف دینی بر ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌کنند، در حد تواترند و ما در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم. خداوند در زمان حیات رسول گرامی‌اش با نزول قرآن، دین خود را کامل ساخت و در آن همه حلال‌ها و حرام‌ها و حدود و احکام و جمیع نیازمندی‌های بشر را بیان فرمود. بنابراین کسی که گمان کند دین الهی ناقص است، قرآن را رد کرده و کافر است؛^۳ زیرا هیچ چیزی که بشر بدان نیاز دارد، نماند مگر اینکه خداوند آن را در کتابش نازل و برای پیامبرش بیان کرد.^۴ هر آنچه بشر بدان نیازمند است، در

کتاب خدا و سنت پیامبر بیان شده است؛ و اگر سنت و فرایض کامل نشده بودند، بر ما احتجاج نمی‌کرد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^{۱۵} علم امام در باب حلال و حرام افزایش نمی‌یابد؛ زیرا احکام مربوط به حلال و حرام به طور کامل بر پیامبر نازل شد.^{۱۶} خیشم از امام صادق^ع پرسید که آیا ممکن است موضوعی پیدا شود که حکم آن در کتاب و سنت نباشد؟ امام فرمود: خیر. او می‌گوید چندین بار پرسش را تکرار کردم و امام پاسخ منفی دادند.^{۱۷}

بنابراین آنچه از احکام و معارف دین که تا قیامت مورد نیاز بشر است، از طریق شخص رسول الله^ص از جانب خداوند دریافت و بر اساس رعایت مصالحی به تدریج برای مردم بیان شد و بیان برخی از آنها نیز در آینده بر عهده ائمه اطهار^ع گذاشته شد؛ از این رو احکام^{۱۸} و معارف جدیدی که ائمه^ع بیان می‌کردند، در زمان رسول خدا^ص نازل شده بودند، ولی ابلاغ آنها به سبب مصالحی به بعد موکول شده بود. آیت الله خوئی در این باره می‌گوید:

احکامی که بر پیامبر اکرم^ص نازل می‌یافتند به صورت تدریجی به مردم ابلاغ می‌شدند؛ از این رو تبلیغ برخی احکام از زمان تشریح که عصر حیات رسول خدا^ص بود به زمان بعد از رحلت آن حضرت و بر عهده ائمه^ع موکول شد، و این تأخیر در تبلیغ احکام نیز بر اساس مصالحی بود که در زمان‌های بعد حاصل می‌شد؛ و حتی برخی احکام تا زمان حال بیان نشده است و بیان آنها بر عهده ولی عصر^ع گذاشته شده و آن حضرت مأمور به تبلیغ آنهاست.^{۱۹}

بنابراین همه معارف و احکام مورد نیاز بشر تا قیامت بر پیامبر اکرم^ص نازل شدند. از این رو پس از آن حضرت نیازی نبود که انبیای تبلیغی دیگری از سوی خداوند بیایند تا در زمان‌های مختلف نیازهای بشر را در حوزه دین برآورده سازند؛ اما در شرایع و امت‌های پیشین وضع به گونه‌ای دیگر بود؛ یعنی همه معارف و احکام مورد نیاز بر انبیای صاحب شریعت نازل نمی‌شدند، بلکه برخی معارف و احکام مورد نیاز نیز بر انبیای تبلیغی نازل می‌یافتند؛ و گرنه نیازی به بعثت انبیای تبلیغی نبود.

توضیح مطلب اینکه وجود امام در هر عصری به منزله حجت تکوینی خدا بر عالمیان، ضرور است: «لِكُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ»^{۲۰} زیرا اگر زمین لحظه‌ای بدون امام باشد اهلش را فرومی‌برد: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»^{۲۱} چنان‌که امام پس از پیامبر^ص مرجع دینی

و حجت شرعی بر بشر نیز هست؛ تا اگر در دین خدا چیزی بیش و کم شود، آن را تصحیح کند؛ «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمًا إِنَّ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أْتَمَّهُ لَهُمْ»^{۲۲} حال اگر وجود انبیای تبلیغی در میان بشر، تنها برای حفظ و تبلیغ و انذار باشد، همان کار از عهده امام نیز برمی آید و او می تواند علاوه بر حجت تکوینی خدا، حجت تشریحی نیز در امت های پیشین باشد. بنابراین چه نیازی به آمدن انبیای تبلیغی باقی می ماند؟ از اینجا معلوم می شود که انبیای تبلیغی، علاوه بر حفظ و تبلیغ شرایع پیشین، شأن دیگری نیز دارند و آن دریافت معارف اعتقادی و احکام شرعی و اخلاقی مورد نیاز هر عصر از طریق وحی است تا در مواردی که بشر نیازی در این زمینه ها دارد، آنان از طریق دریافت وحی، آن را برآورده سازند. نیز بیان جزئیات و تفصیل معارف و تفسیر آن در موارد مختلف اعتقادی و اخلاقی و احکام نیز بر عهده انبیای تبلیغی بوده که نیازمند نزول وحی است و انبیا این امور را از طریق وحی دریافت و ابلاغ می کردند.

شکل منطقی این استدلال، بدین گونه است:

مقدمه اول: وجود امام به منزله حجت تکوینی و واسطه فیض در همه زمان ها در زمین ضرورت دارد و روایات پرشماری این مطلب را تأکید می کنند که «لِكُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ»^{۲۳}؛ زیرا اگر زمین لحظه ای بدون امام باشد اهلش را فرو می برد: «أَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»^{۲۴}؛

مقدمه دوم: بر انبیای تبلیغی وحی می شود (در ادامه به آیاتی که دال بر این مطلب اند، اشاره می کنیم)؛

مقدمه سوم: وظیفه انبیای تبلیغی از آن جهت که نبی اند در دو قلمرو است: یکی در قلمرو دریافت وحی و دیگری در سپهر تبلیغ آن؛ چنان که شهید مطهری در این باره می گوید:

پیامبران مجموعاً دو وظیفه انجام می داده اند: یکی اینکه از جانب خدا برای بشر قانون و دستور العمل می آورده اند؛ دوم اینکه مردم را به خدا و عمل به دستور العمل های الهی آن عصر و زمان دعوت و تبلیغ می کرده اند. حقیقت این است که وظیفه اصلی نبوت و هدایت وحی، همان وظیفه اول است، اما تبلیغ و تعلیم و دعوت، یک وظیفه نیمه بشری و نیمه الهی است.^{۲۵}

بنابراین وظیفه دوم انبیا را امامی که نبی نیست نیز می تواند انجام دهد؛

مقدمه چهارم: به طور کلی معارفی که با هدایت بشر مرتبط اند، به عقاید و اخلاق و احکام تقسیم می شوند؛

مقدمه پنجم: وحیی که بر انبیای تبلیغی نازل می‌شود، عقلاً از دو گونه بیرون نیست: یا معارف موردنیاز برای هدایت بشر است و یا معارفی است که برای هدایت مردم موردنیاز نیست؛

مقدمه ششم: اگر معارف نازل بر انبیای تبلیغی از نوع اول باشند، نتیجه می‌گیریم که معارفی در باب عقاید یا اخلاق و احکام بر انبیای تبلیغی نازل می‌شده است؛

مقدمه هفتم: ولی اگر بگوییم که معارف نازل بر آنها تنها از نوع دوم است، در این صورت دیگر نیازی به بعثت انبیای تبلیغی نیست؛ زیرا از سویی وحی نازل بر آنها در امر هدایت مردم سودی ندارد و از سوی دیگر، وظیفه تبلیغ شریعت‌ها نیز از عهده امامان هر دوره‌ای برمی‌آید؛ همچنان‌که پس از پیامبر اسلام چنین است: «به درستی که زمین هیچ‌گاه از وجود امام خالی نخواهد بود تا اگر مؤمنان چیزی [به دین] افزودند امام آن را رد کند و اگر چیزی از آن کاستند امام تکمیلش کند».^{۲۶}

نتیجه: بنابراین انبیای تبلیغی علاوه بر حفظ و تبلیغ شرایع پیشین، شأن دیگری نیز داشته‌اند و آن دریافت معارف اعتقادی و احکام شرعی و اخلاقی موردنیاز هر عصری از طریق وحی است تا در مواردی که بشر نیازی در این زمینه‌ها داشت، آنان از طریق دریافت وحی آن نیاز را برآورده سازند. نیز بیان جزئیات و تفصیل معارف و تفسیر آن در موارد مختلف اعتقادی و اخلاقی و احکام نیز بر عهده انبیای تبلیغی بوده که نیازمند نزول وحی است و انبیا از طریق وحی این امور را دریافت و ابلاغ می‌کردند. علت اینکه پس از نبی مکرم اسلام^{صلی الله علیه و آله} سلسله نبوت تبلیغی پایان یافت این است که همه آنچه مربوط به هدایت بشر بود، توسط پیامبر اسلام دریافت شد و به طور بی‌واسطه یا باواسطه ائمه اطهار در اختیار بشر قرار گرفته و قرار خواهد گرفت؛ چنان‌که خود رسول گرامی اسلام^{صلی الله علیه و آله} می‌فرماید: «ای مردم به خدا قسم چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور کند، مگر اینکه شما را بدان امر کردم و چیزی نبود که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور سازد، مگر اینکه شما را از آن نهی کردم».^{۲۷} بنابراین دیگر نیازی به ارسال انبیای تبلیغی نیست و پس از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} معارف دینی جدیدی نازل نمی‌شود؛ در حالی که چنین معارفی بر انبیای تبلیغی گذشته نازل می‌شده است.

امام باقر^{علیه السلام} در توضیح آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» می‌فرماید: «هِيَ فِي عَلِيٍّ وَفِي الْأُئِمَّةِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ مَوَاضِعَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يُحِلُّونَ شَيْئاً وَلَا يُحَرِّمُونَ»؛

مراد از اولی الامر، امام علی و ائمه‌اند. خداوند آنها را در جایگاه انبیا قرار داد؛ با این تفاوت که آنان حلال و حرامی را دریافت نمی‌کنند.^{۲۸} از تعبیر «غَيْرَ أَنَّهُمْ لَأُجِلُونَ شَيْئاً وَ لَأُيَحْرَمُونَ»^{۲۸}، تفاوت انبیا اعم از انبیای تشریحی و تبلیغی استفاده می‌شود؛ زیرا بر اساس این روایت، بر انبیا حلال و حرام نازل می‌شود؛ ولی بر ائمه علیهم‌السلام چنین معارفی نازل نمی‌شود. آیات پرشماری بر نزول معارف گوناگون دین بر انبیای تبلیغی دلالت می‌کند که برخی از آنها بدین قرارند:

آیات دسته اول

آیاتی که به استناد آنها، بر انبیای تبلیغی وحی می‌شود:

۱. «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيماً» (نساء: ۱۶۳-۱۶۴)؛

۲. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ» (یوسف: ۱۰۹).

وحیی که بر انبیای تبلیغی نازل می‌شده، از حیث محتوا به چند شکل تصورپذیر است: الف) یا همان معارف و علوم عمومی بوده که بر نبی تشریحی سابق نازل شده بودند، به دو جهت: یکی به جهت تثبیت قلوب انبیا^{۲۹} و دیگری به جهت تحریف و از بین رفتن معارف و حیانی انبیای سابق؛

ب) یا به طور کلی معارفی جدید و مستقل در حوزه مسائل دین بوده است که پیش‌تر بر انبیای تشریحی نازل نشده بودند؛

ج) معارفی در راستای تفسیر و بیان جزئیات معارف دینی نبی تشریحی پیشین بوده است؛

د) مجموعه‌ای از اخبار و بیان رویدادهای گذشته و آینده بوده است؛

ه) معارفی اختصاصی بوده که آن نبی، مأمور به تبلیغ آن نبوده است.

اگر گفته شود که نزول وحی بر انبیا تنها برای تثبیت قلوب بوده، در پاسخ می‌گوییم همان‌گونه که علوم انبیای پیشین به ائمه علیهم‌السلام منتقل شدند و نیازی به وحی برای تثبیت قلوب آنان نبود، درباره انبیای سابق نیز می‌توان گفت که آنان می‌توانستند تنها از منصب امامت برخوردار باشند و علوم انبیا را دریافت کنند، بدون اینکه نیازی به وحی باشد.

در پاسخ به جهت دوم نیز می‌توان گفت از روایات فراوانی به دست می‌آید که علوم انبیا از راه وراثت انتقال می‌یافته است^{۳۰} و کتاب‌های آسمانی نیز که به صورت لوح بر انبیای پیشین نازل شده بودند^{۳۱} دست‌به‌دست در بین انبیا می‌گشته‌اند؛ بنابراین آنچه در دست انبیای تبلیغی بوده است، در معرض تحریف قرار نمی‌گرفته تا نیازمند تجدید وحی باشد. نیز اگر محتوای وحی نازل بر انبیای تبلیغی، صرف اخبار و معارف اختصاصی بوده است، باز می‌گوییم که در این صورت، نیازی به آمدن انبیا نبود؛ همچنان‌که اخبار مربوط به رویدادهای گوناگون^{۳۲} و نیز معارف اختصاصی بر ائمه اطهار^{علیهم السلام} القا می‌شدند،^{۳۳} بدون آنکه ایشان از منصب نبوت برخوردار باشند.

بنابراین محتوای وحی که بر انبیای تبلیغی نازل می‌شده، یا درباره جزئیات و تفصیل و تفسیر معارف و حیاتی پیشین است که در قالب معارف اعتقادی و اخلاقی و احکام بیان می‌شده، و یا بیان مسائل و معارف جدیدی است که پیش‌تر مطرح نبوده‌اند؛ در غیر این صورت، ضرورتی برای بعثت انبیای تبلیغی باقی نمی‌ماند و آنان با برخورداری از منصب امامت، نیازهای جامعه بشری را برطرف می‌ساختند.

آیات دسته دوم

آیاتی که عموم مؤمنان را دعوت می‌کند تا به آنچه بر انبیای تبلیغی نازل شده است، ایمان آورند:

۱. «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (بقره: ۱۳۶)؛

۲. «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ (آل عمران: ۸۴).

امام صادق^{علیه السلام} نیز درباره ضرورت بعثت انبیا می‌فرماید:

وقتی ثابت کردیم که برای ما خالق و صانعی است که برتر از ما و همه خلق است و نیز صانع حکیم و متعالی است که خلق توان مشاهده او را ندارند و نمی‌توانند با حواس ظاهر خود او را درک کنند، تا او و خلقتش به طور مستقیم با یکدیگر روبه‌رو شوند و با یکدیگر

احتجاج نمایند، بنابراین ثابت می‌شود که بایستی برای او سفیرانی در میان خلقش باشند تا از سوی او برای خلق و بندگانش سخن بگویند و آنان را به مصالح و منافعیشان و آنچه مایه بقایشان و ترکش مایه فنایشان است، راهنمایی کنند.^{۳۴}

پس ثابت می‌شود که باید برای خداوند حکیم و علیم آمران و ناهیان در میان خلق باشند تا از سوی او سخن بگویند که آنان انبیا و بندگان برگزیده اویند.

در این روایت، فلسفه بعثت انبیا رساندن پیام‌های خداوند به خلق است؛ بنابراین آنچه به خلق می‌رسانند در جهت هدایت و تکامل بشر است؛ وگرنه نیازی به بعثت انبیا باقی نخواهد ماند.

از این آیات و روایت به دست می‌آید که بر همه انبیا از جمله انبیای تبلیغی، معارفی در راستای هدایت بشر نازل می‌شده است که بر مردم واجب بود بدانها ایمان آورند.

آیات دسته سوم

آیاتی که دلالت می‌کنند رسالت‌های انبیا، متعدد و متفاوت بوده است:

۱. «دانای نمان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی برخواهد گماشت، تا معلوم بدارد که پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.» (جن: ۲۶-۲۸)^{۳۵}

از این آیه می‌توان نتیجه گرفت که به همه انبیای الهی معارفی نازل می‌شده و رسالت‌هایی بر عهده آنان قرار داده می‌شده که مأمور به رساندن آنها به مردم بودند. بدیهی است که این رسالت‌ها و معارف باید در جهت هدایت بشر باشند که در واقع همان معارف دین است؛ از این رو برای اینکه معارف مزبور به همان گونه‌ای که خدا نازل کرده به دست مردم برسند، خداوند نگاهبانانی قرار می‌دهد تا آنها را از دستبرد شیاطین حفظ کنند.^{۳۶}

البته ممکن است گفته شود که این آیه، رسولان الهی را به غیب اختصاص داده و آنان هستند که مأمور به ابلاغ معارف به مردم‌اند، نه همه انبیا، تا شامل انبیای تبلیغی نیز بشود. در پاسخ این اشکال علامه طباطبائی می‌فرماید:

اگر مراد از «رسول»، امری است در مقابل «نبی»، می‌گوییم اگرچه عموم «فَلَا يُظْهِرُ عَلٰی غَيْبِهِ اَحَدًا» با عبارت «اِلَّا مَنْ ارْتَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ» تخصیص خورده است، این عموم ابا از این ندارد که با مخصص دیگری نیز تخصیص خورده شود؛ زیرا آیات قرآن بر نزول

وحی بر انبیا دلالت می‌کنند: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» (نساء: ۱۶۳) و دلالت می‌کند که وحی غیب است، پس نبی نیز به غیب دسترس دارد؛ اما اگر مراد از «رسول»، مطلق کسانی باشند که از سوی خدا به سوی خلق فرستاده شده‌اند، نبی نیز از فرستاده‌شدگان بوده و رسول است؛ همچنان که آیات زیر بر آن دلالت می‌کنند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (حج: ۵۲)؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرِيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ» (اعراف: ۹۴).

در هر صورت آیه فوق، شامل انبیای تبلیغی نیز می‌شود؛^{۳۷}

۲. «وَالِىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَبْلُغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (اعراف: ۶۵-۶۸).

در این آیات از زبان حضرت هود^{علیه السلام} چنین آمده است: «من فرستاده پروردگار عالمم تا رسالت‌های پروردگارم را تبلیغ کنم و به شما برسانم. همین سخن از زبان حضرت نوح^{علیه السلام} چنین نقل می‌شود: «وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَبْلُغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف: ۶۱ و ۶۲).

از اینکه «رسالت» به صورت صیغه جمع آمده است، معلوم می‌شود که رسالت انبیای الهی اعم از انبیای تشریحی و تبلیغی متعدد بوده و مسائل پرشماری از عقاید و احکام و اخلاق را دربرمی‌گرفته است. اگر گفته شود که این رسالت، بیان همان معارف انبیای تشریحی پیشین است، می‌گوییم که بیان رسالت انبیای تشریحی متوقف بر نبوت نیست؛ بلکه امام هر عصری نیز می‌تواند چنین وظیفه‌ای را به عهده بگیرد؛ بنابراین روشن می‌شود که بشر به معارفی جدید نیاز داشت که دریافت و بیان آنها متوقف بر بعثت نبی جدیدی بود.

علامه طباطبائی ذیل آیات مربوط به حضرت نوح^{علیه السلام} می‌گوید:

از اینکه در این آیه کلمه «رسالت» به صورت صیغه جمع آمده است، دلالت بر گوناگون و متعدد بودن آن و نیز اهدافی دارد که خداوند او را مأمور به تبلیغ آنها کرده بود؛ زیرا حضرت نوح^{علیه السلام} از انبیای اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت بوده است؛ بنابراین رسالت او علاوه بر توحید و معاد، شامل احکام شرعی نیز بوده است.^{۳۸}

همین سخن را درباره انبیای تبلیغی نیز در قلمروی محدودتر می‌توان بیان کرد.

آیات دسته چهارم

آیاتی که بر پایه آنها، خداوند به انبیای تبلیغی نیز کتاب عطا کرده است:

۱. «مردم امت واحدی بودند. پس خداوند انبیا را برای بشارت و انذار مبعوث کرد و با آنها کتاب را به حق فرستاد تا در بین مردم در آنچه اختلاف دارند، داوری کنند.» (بقره: ۲۱۳) (از ظاهر این آیه شریفه برمی آید که بر همه انبیا کتاب نازل شده است؛ همچنان که اگر الف و لام در «الکتاب»، الف و لام جنس باشد، این معنا تقویت می شود)؛
۲. «و چون از انبیا پیمان گرفتیم که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم و سپس رسولی از جانب خداوند به سوی شما آمد که تصدیق کننده کتاب شما بود، به او ایمان آورید و یاری اش کنید.» (آل عمران: ۸۱) (از ظاهر این آیه نیز استفاده می شود که به همه انبیای الهی کتاب نازل شده است؛ همچنان که تعبیر «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ» نیز مؤید این مطلب است)؛
۳. «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و هریک را هدایت کردیم و پیش از او نوح را و نیز از دودمان ابراهیم، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که از صالحان بودند، هدایت کردیم و نیز اسماعیل و یسع و یونس و لوط را هدایت کردیم. اینان کسانی بودند که به آنها کتاب و حکم و نبوت دادیم.» (انعام: ۸۸-۸۴) (این آیه بیانگر آن است که خدای سبحان به انبیای تبلیغی کتاب و حکم داده است. بدیهی است کتابی که به انبیا از آن جهت که نبی هستند داده می شود، باید دربردارنده معارفی در راستای هدایت بشر باشد؛ وگرنه به نزول کتاب نیازی نخواهد بود)؛
۴. «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم: ۱۲).

معنای کلمه «کتاب» در آیات پیش گفته

به عقیده علامه طباطبائی عنوان «کتاب» در قرآن در سه معنا به کار رفته است: ۱. به معنای وحی انبیا و به ویژه آن وحی که متضمن شریعت است؛ ۲. کتابی که اعمال بندگان را از خوب و بد ضبط می کند؛ ۳. به معنای کتابی که جزئیات و رویدادهای نظام هستی در آن ثبت شده اند.

وی سپس در توضیح معنای اول می گوید: «قسم اول، کتاب‌هایی‌اند که مشتمل بر شریعت‌اند که عبارت‌اند از: کتاب نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اسلام ﷺ».^{۳۹}

وی همچنین ذیل آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» می‌گوید:

کتاب همان وحیی است که قابلیت نوشتن و کتاب شدن را دارد و دربردارنده معارف دین، یعنی عقاید و اعمال است. کتاب‌های آسمانی به این معنا عبارت از پنج کتاب نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و قرآن‌اند.^{۴۱}

نیز علامه ذیل آیه «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ» می‌گوید: «مراد از کتاب، وحیی است که مشتمل بر شریعت و دین حاکم در مجتمع بشری است و مراد از عنوان «کتاب» در قرآن کریم، همین معناست.»^{۴۱} و در ذیل آیه «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ آلا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا» می‌فرماید:

کلمه «کتاب» در موارد بسیاری در قرآن کریم بر مجموع شریعی که بر مردمی واجب شده، و رافع اختلافات آنان در عقاید و اعمال است، اطلاق شده است. بنابراین از اطلاق کتاب در این معنا برمی‌آید که کتاب، مشتمل بر وظایفی اعتقادی و عملی است که باید به آن معتقد شوند و عمل کنند.^{۴۲}

بنابراین عنوان «کتاب» از نظر علامه طباطبائی در قرآن کریم، تنها درباره کتاب‌هایی به کار رفته است که مشتمل بر شریعت‌اند و این کتاب‌ها عبارت از کتب نوح، ابراهیم، تورات، انجیل و قرآن‌اند.

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای معنایی گسترده را برای عنوان «کتاب» در قرآن لحاظ می‌کنند و در این باره می‌فرمایند:

عنوان «کتاب» در اصطلاح قرآن هنگامی که به صورت مطلق و مجرد از قرینه معینه بیان می‌شود، به معنای مطلق آن چیزی است که از طریق وحی بر انبیا نازل می‌شود و اختصاص و اشاره‌ای به کتاب ویژه ندارد. به عبارت دیگر کتاب، همان وحی و صحیفه الهی است که مشتمل بر معرفت حق تعالی و معرفت حقایقی است که ادیان آسمانی متصدی تحقق آن هستند؛ و حد فاصل بین ایمان و کفر از جهت اعتقاد و عمل است و افراد و جماعات را از ظلمت کفر و شرک نجات می‌دهد و به سوی دین حق و عبادت خداوند می‌کشاند؛ از این رو این معنای کتاب عام است و انواع کتاب‌های آسمانی را دربرمی‌گیرد.^{۴۳}

ایشان سپس برای تأیید سخن خود، آیات و روایاتی را بیان می‌فرمایند که بر پایه آنها، عنوان «کتاب» اشاره به کتابی ویژه ندارد و همه کتاب‌های آسمانی را دربرمی‌گیرد:

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» (بقره: ۷۸)؛ «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِينَ أَسْلَمْتُمْ» (آل عمران: ۲۰)؛ «مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلِأَلِ الْمُشْرِكِينَ» (بقره: ۱۰۵)؛

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ». (بقره: ۲۱۳)

در آیه اخیر، کتاب حد ممیز نبوت و حاکم و داور برای اهل دین در اختلافاتشان قرار داده شده و این صفت برای همه کتاب‌های نازل از سوی خداست. بنابراین از این آیات و آیات دیگر نتیجه می‌گیریم که عنوان «کتاب» در اصطلاح قرآن، آن چیزی است که خدای سبحان به جهت هدایت مردم و حاکمیت در بین آنان و اخراجشان از ظلمت کفر و الحاد بر انبیا نازل می‌کند.^{۴۴}

ایشان سپس روایاتی را برای تأیید سخن خود می‌آورند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا در پاسخ نامه اهل کفار درباره جزیه گرفتن از مجوس فرمودند: برای مجوس پیامبری بود که او را کشتند و کتابی که آن را آتش زدند. پیامبرشان با کتابی به سوی آنها آمد.»^{۴۵}

مقام معظم رهبری ذیل این روایت می‌فرمایند که اطلاق کتاب بر کتاب مجوس، دلیل بر این مطلب است که عنوان «کتاب» اختصاص به کتابی ویژه مانند تورات و انجیل ندارد؛ بلکه عام است و همه کتاب‌های آسمانی را دربرمی‌گیرد.

همچنین در روایت معتبری که سماعه از امام صادق علیه السلام نقل کرده^{۴۶} و نیز روایت موثق زراره،^{۴۷} مجوس از اهل کتاب دانسته شده است که این خود دلالت بر این دارد که پیامبر آنها صاحب کتاب بوده و بر مصحف او نیز عنوان «کتاب» اطلاق شده است.^{۴۸}

ایشان درباره اهل کتاب بودن صابئه نیز به دو آیه دیگر استناد می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که صابئین اهل کتاب بوده‌اند: «به یقین کسانی که ایمان آورند و یهودیان و صابئیان و نصاری که به خدا و روز جزا ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، ترسی بر ایشان نیست و اندوهگین نخواهند شد.» (مائده: ۶۹)؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (بقره: ۶۲)

ایشان ذیل این دو آیه می‌فرمایند: «از اینکه در دو آیه فوق صابئین در صورت داشتن ایمان و عمل صالح اهل نجات دانسته شده‌اند، معلوم می‌شود که دینشان صحیح و از سوی خدا بوده است.» سپس به علامه طباطبائی چنین اشکال می‌کنند:

اینکه شما آنها را اهل ملتی غیر از ملل دیگر می‌دانید با این سخن شما که مذهب آنها ترکیبی از مذاهب یهود و نصارا و مجوس است، ناسازگار است؛ زیرا از ظاهر آیات فوق برمی‌آید که آنان اهل ملت مستقلی بوده‌اند.^{۴۹}

ایشان همچنین ذیل آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (حج: ۱۷) می‌فرماید: «این آیه ظهور تام دارد در اینکه صابئین در عرض یهود و نصارا و مجوس دارای کتاب و دین آسمانی‌اند.»^{۵۰} سپس در ادامه می‌فرماید: صابئین به پیروان کتاب یحیی^{علیه السلام} یا کتاب شیث و صحف آدم یا کتاب ادریس - بر مبنای اختلافی که در این باب بیان شده - گفته می‌شود و از سویی اصل نزول کتاب بر یحیی و آدم^{علیهم السلام} مورد تأیید قرآن است؛ زیرا در سوره انعام، پس از بیان شماری از انبیا، از جمله زکریا، یحیی، عیسی، الیاس، اسماعیل، الیسع، یونس و لوط در ادامه می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ.» از ظاهر این آیه برمی‌آید که هریک از این انبیای عظام دارای کتابی مستقل غیر از کتاب دیگر انبیا بوده‌اند و قرینه آن نیز عبارت «الْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» است.^{۵۱}

آیت‌الله خامنه‌ای سپس نتیجه می‌گیرند که مراد از کتاب در آیه «یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» کتاب خود اوست نه تورات؛ زیرا بعید است که به نبی صاحب کتاب امر شود کتاب نبی دیگر را اخذ کن؛ به‌ویژه با علم به اینکه کتاب نبی دیگر نیز پس از گذشت چند سال نسخ می‌شود.^{۵۲}

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد عنوان «کتاب»، عنوانی عام است که همه کتاب‌های آسمانی را دربرمی‌گیرد و اختصاصی به کتاب‌های انبیای اولوالعزم ندارد و شاهد این مدعا، آیات و روایاتی‌اند که آن را تأیید می‌کنند:

آیه اول: «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (آل عمران: ۴۸).

در این آیه، سخن درباره عطایای خدای سبحان به حضرت عیسی است که می‌فرماید ما به عیسی کتاب و حکمت و تورات و انجیل دادیم و مراد از کتاب، غیر از تورات و انجیل است؛ زیرا تورات و انجیل را در ادامه بیان کرده است. بنابراین می‌توان گفت مراد از کتاب، همه کتاب‌های آسمانی انبیای پیشین است؛ چنان‌که در تفسیر فرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن

در ذیل همین آیه آمده است: «مراد از کتاب، جنس کتاب است که همه کتاب‌های آسمانی قبل را شامل است.»^{۵۳}

نویسنده تفسیر مجمع‌البیان نیز می‌گوید آنچه با ظاهر آیه تناسب بیشتری دارد، این است که بگوییم مراد از «کتاب»، برخی از کتاب‌های نازل بر انبیای پیشین است.^{۵۴}

در تفسیر شریف لاهیجی نیز چنین آمده است: «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ يُبَيِّنُ لَهُ آيَاتِهِ وَيُبَيِّنُ لَهَا آيَاتِهَا وَأَنبِيَاءَ كُنُوزِهَا وَمَا لَهَا آيَاتٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»^{۵۵}؛
 آیه دوم: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»
 (آل عمران: ۷۹).

از ظاهر این آیه نیز برمی‌آید که خدای سبحان به همه انبیا کتاب داده است و شاهد آن، ادامه آیه است که می‌فرماید: «وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ»؛ زیرا نبوت اختصاصی نیست، بلکه شامل همه انبیا می‌شده است؛ بنابراین از عطف کتاب و حکم و نبوت استفاده می‌شود که هر سه آنها به همه انبیا داده شده‌اند؛

آیه سوم: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»
 (حدید: ۲۵).

از ظاهر این آیه نیز پیداست که خدای سبحان به هریک از انبیا سه چیز داده است که عبارت‌اند از معجزه، کتاب و میزان؛

آیه چهارم: «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»
 (آل عمران: ۱۸۴).

در این آیه نیز سخن از انبیا است که با معجزه و کتاب به سوی بشر آمده‌اند؛ ولی از سوی قومشان تکذیب شده‌اند و چون تکذیب انبیا، اختصاصی به انبیا اولوالعزم نداشته، از آیه استفاده می‌شود که همه رسولان الهی صاحب کتاب بوده‌اند. ذیل این آیه، روایتی از امام باقر^{علیه السلام} نقل شده است بدین مضمون که مراد از «الزبر»، کتاب‌های انبیاست و مراد از «الکتاب»، حلال و حرام است.^{۵۶} در این روایت نیز صحبت از کتاب‌های انبیاست که اشاره به کتابی ویژه ندارد. بنابراین می‌توان گفت که غیر از انبیا اولوالعزم، انبیا تبلیغی نیز صاحب کتاب بوده‌اند؛ گرچه کتاب ایشان، نه حاوی شریعتی کامل و جدید، بلکه دربردارنده معارفی در راستای هدایت بشر بوده است.

آیات دسته پنجم

آیاتی که بر نزول حکم بر انبیای تبلیغی دلالت می‌کنند:

آیات پرشماری در قرآن کریم بر نزول «حکم» بر انبیای تبلیغی دلالت می‌کنند. ما نخست متن آیات موردنظر را بیان می‌کنیم، سپس به معنا و مفهومشان می‌پردازیم:

آیه اول: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره: ۲۱۳) (از ظاهر این آیه استفاده می‌شود که به همه انبیای تبلیغی کتابی حاوی احکام قضایی نازل می‌شده است)؛

آیه دوم: خدای سبحان درباره حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «وَكَلَّمَ بَلْعَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف: ۲۲)؛

آیه سوم: «وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ» (انبیاء: ۷۴).

بر اساس این آیه خدای سبحان به حضرت لوط علیه السلام «حکم» نازل کرده است که یک مصداق آن را می‌توان حکم تحریم عمل قوم لوط دانست؛ چنان‌که از برخی آیات و روایات برمی‌آید که آن عمل شنیع را نخستین بار حضرت لوط علیه السلام بیان کرد. بنابراین حکم مزبور نخستین بار باید بر جناب لوط علیه السلام نازل شده باشد: «وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ ذُنُوبِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (اعراف: ۸۰، ۸۱ و ۸۴).^{۵۷}

در روایات نیز ذیل آیه شریفه «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» آمده است که ابلیس با صورتی زیبا و با لباس‌هایی فریبنده نزد جوانان آنها آمد و از آنان خواست که با وی لواط کنند. اگر از آنان می‌خواست که او با آنها لواط کند نمی‌پذیرفتند؛ لذا از ایشان خواست که با او لواط کنند. پس چون چنین کردند، از آن لذت بردند. آن‌گاه شیطان از میان آنها رفت و برخی را به برخی دیگر واگذار کرد؛^{۵۸}

چهارم «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» (جاثیه: ۱۶).

در این آیه نیز سخن از اعطای حکم به انبیای بنی‌اسرائیل است و مراد از حکم بنا بر نظر علامه طباطبائی، وظایفی است که کتاب بر آن حکم می‌کند. ایشان در این باره می‌فرمایند:

مراد از «حکم» به قرینه اینکه آن را با کتاب ذکر فرموده، عبارت است از آن وظایفی که کتاب بر آن حکم می‌کند؛ همچنان که می‌بینیم در آیه شریفه «وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، این اجمال، تفصیل داده شده است؛ و نیز درباره تورات فرموده «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». پس حکم یکی از لوازم کتاب است؛ همچنان که نبوت نیز از لوازم آن است؛^{۵۹}

آیه پنجم: درباره حضرت داوود و سلیمان علیهم‌السلام می‌فرماید: «وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» (انبیاء: ۷۸-۷۹).

بر اساس این آیه، به حضرت داوود علیه‌السلام حکم داده شده است؛ چنان که از برخی روایات استفاده می‌شود که زبور حضرت داوود علیه‌السلام در بردارنده برخی معارف در باب عقاید و احکام قضایی بوده است:

روایت اول: در تفسیر قمی آمده است که زبور داوود علیه‌السلام مشتمل بر معارفی در باب توحید و تمجید و دعا و برخی اخبار درباره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر ائمه علیهم‌السلام و اخبار رجعت و حضرت مهدی علیه‌السلام بوده است؛^{۶۰}

روایت دوم: امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر برای من مسندی قرار داده شود، بین اهل قرآن با قرآن و بین اهل تورات با تورات و بین اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور حکم می‌کنم.»^{۶۱} از اینکه زبور در عرض تورات قرار گرفته، معلوم می‌شود که برخی احکام زبور، با احکام تورات فرق می‌کند؛ بنابراین احکام جدیدی پس از حضرت موسی علیه‌السلام بر حضرت داوود علیه‌السلام نازل شده است؛

روایت سوم: امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «زنان زمان داوود هنگامی که همسرانشان می‌مردند و یا کشته می‌شدند، حق ازدواج دوباره نداشتند و نخستین کسی که خداوند برای او ازدواج با زن شوهرمرده را مباح کرد، حضرت داوود علیه‌السلام بود.»^{۶۲} در این روایت سخن از حکمی شرعی است که نخستین بار خدای سبحان آن را به حضرت داوود علیه‌السلام عطا می‌کند.

نیز برخی مواعظ اخلاقی که بر حضرت داوود علیه‌السلام وحی شده است، دلالت بر نزول معارف اخلاقی بر انبیای تبلیغی دارد، که در ادامه به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

روایت اول: «خداوند به داوود^{علیه السلام} وحی کرد که بنده من روز قیامت کار نیکی را با خود می آورد که به واسطه آن، او را بهشتی می کنم. داوود^{علیه السلام} عرض کرد: خدایا این بنده چه کرده است که سزاوار چنین پاداشی است؟ خداوند فرمود: بنده ای است که در برآمدن حاجت برادر دینی اش می کوشد؛ چه بتواند نیازش را بر آورد و چه نتواند»؛^{۶۳}

روایت دوم: «خداوند به داوود فرمود: ای داوود! از قلب های وابسته به شهوات دنیا دوری کن؛ زیرا عقل های اینان از دسترس به من ناتوانند»؛^{۶۴}

روایت سوم: «خداوند به داوود^{علیه السلام} وحی کرد که ای داوود! بندگان متواضع، نزدیک ترین مردم به من، و متکبران دورترین بندگان نسبت به من اند.»^{۶۵}

همچنین حکم تحریم کم فروشی بر حضرت شعیب^{علیه السلام} نازل شده است: «إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (شعراء: ۱۷۷ و ۱۸۱-۱۸۳). در روایتی از امام سجاد^{علیه السلام} چنین نقل شده است: نخستین کسی که کیل و ترازو را ساخت، حضرت شعیب نبی^{علیه السلام} بود که آن را با دست خود ساخت. پس مردم کیل را تمام می دادند. آن گاه به مرور زمان آنها در کیل و وزن کم گذاشتند؛ از این رو زلزله آنها را فراگرفت و گرفتار عذاب شدند و در خانه های خود از پا درآمدند.^{۶۶}

با توجه به آیه و روایت پیش گفته می توان به این نتیجه رسید که پیش از حضرت شعیب حکم تحریم کم فروشی در بین نبود و نخستین بار توسط آن حضرت بیان شده است. بنابراین خدای سبحان حکم جدیدی بر آن حضرت نازل کرد که در شریعت حضرت ابراهیم^{علیه السلام} مطرح نبوده است.

البته با توجه به اینکه در داستان حضرت یوسف^{علیه السلام} نیز که پیش از حضرت شعیب^{علیه السلام} است بحث از کیل به میان آمده است: «وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَخْ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي» (یوسف: ۵۹-۶۰) می توان گفت که تا زمان حضرت شعیب^{علیه السلام} مردم حقوق یکدیگر را از این جهت محترم می داشتند و کم فروشی نمی کردند، اما از زمان آن حضرت به بعد کم فروشی در میان مردم رواج یافت؛ لذا حکم تحریم این عمل بر حضرت شعیب^{علیه السلام} نازل شد.

معنای کلمه «حکم» در آیات فوق

درباره اینکه حکم در این آیات به چه معنایی است بین مفسران اختلاف است. برخی آن را به معنای حکمت، شماری آن را به معنای نبوت و برخی نیز آن را به معنای قضاوت دانسته‌اند؛ اما ایشان هیچ دلیل و شاهدی بر این مدعای خود نیاورده‌اند. برای اینکه معنای حکم در این آیات روشن شود، باید معنای حکم در لغت و در خود قرآن کریم مشخص گردد.

حکم در لغت به معنای چیزی است که بر موضوعی حمل و ملحق می‌شود و به واسطه آن، امر و نهی تحقق می‌یابد؛ البته با این قید که از روی قطع و یقین باشد. حکمت، گونه ویژه‌ای از حکم است که به معارف قطعی و حقایق یقینی که در آن اختلاف و اضطراب و تردیدی نیست، مربوط می‌شود؛ بنابراین فرق آن با قضا در این است که آنچه در قضا لحاظ می‌شود اظهار نظر قاضی در موردی ویژه است که قطع و یقین در آن لازم نیست.^{۷۷}

موارد کاربرد واژه حکم در قرآن، چنان‌که از سخنان علامه طباطبائی برمی‌آید، به دو معناست: یکی در معنای حکم تشریحی و دیگری در معنای حکم تکوینی. علامه طباطبائی در تفسیر گران سنگ المیزان ذیل بحث «سخنی در معنای حکم در قرآن» می‌فرماید:

کلمه حکم هنگامی که به خدا نسبت داده شود، اگر به معنای حکم تکوینی باشد، مراد [از آن] همان قضای وجودی و ایجاد است که مساوق با وجود حقیقی اشیا و حقیقت خارجی آن در مراتب وجود است؛ مانند آیه «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَرٍ لِحُكْمِهِ» (رعد: ۴۱)؛ و اگر در معنای تشریح به کار رود، مراد قانون‌گذاری و حکم مولوی است؛ مانند آیه «وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ» (مائده: ۴۳)؛ و هنگامی که به انبیا نسبت داده شود به معنای قضاست که یکی از مناصب الهی است که به انبیا اعطا شده است؛ مانند آیه «فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» (مائده: ۴۸)؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ» (انعام: ۸۹)؛ و شاید برخی آیات هم دال بر این باشد که به انبیا حکم به معنای تشریح داده شده است؛ «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (شعراء: ۸۳)؛ اما نسبت حکم به غیر انبیا به معنای قضاست؛ همانند آیه «وَلِيَحْكُمُ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» (مائده: ۴۷)؛ «وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» (هود: ۴۵). این آیه به حسب موردش شامل حکم به معنای انجام وعده و اجرای حکم می‌شود.^{۷۸}

از آنچه گذشت می‌توان به این نتیجه رسید که کلمه «حکم» در قرآن در غیر موارد تکوین، به معنای حکم تشریحی است؛ لذا در آیات مورد بحث که صحبت از اعطای حکم به انبیاست، مراد نزول حکم تشریحی بر ایشان است.

ممکن است گفته شود همان‌گونه که از کلمات علامه طباطبائی پیداست، یکی از معانی حکم تشریحی، اعطای جایگاه داوری به انبیاست؛ بنابراین نمی‌توان از آیات مزبور، نزول حکم تشریحی بر انبیای تبلیغی را نتیجه گرفت. در پاسخ به این اشکال باید گفت از آیات قرآن کریم برمی‌آید که غیر از حضرت داوود و سلیمان علیهم‌السلام که خدای سبحان به آنان منصب داوری در میان مردم را بخشیده بود، انبیای دیگر یعنی لوط، یوسف و یحیی علیهم‌السلام از این جایگاه برخوردار نبودند. قرآن کریم درباره حضرت یوسف می‌فرماید که آن حضرت از عزیز مصر خواست تا او را وزیر خزانه‌داری قرار دهد: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف: ۵۵) از ماجرای دستگیری بنیامین نیز برمی‌آید که آن حضرت از منصب قضا برخوردار نبوده است؛ بلکه امر قضاوت در اختیار دیگران بوده است؛ لذا آن حضرت دست به چاره‌ای می‌زند تا مطابق با قانون قضایی آن سرزمین باشد: «این‌گونه ما برای یوسف چاره‌اندیشی کردیم؛ زیرا در آیین شاه روا نبود که برادرش را بازداشت کند» (یوسف: ۷۶).^{۶۹}

حال اگر آن حضرت از منصب قضا برخوردار می‌بود و از سویی حق تشریح را نیز در حوزه مسائل دادرسی می‌داشت، دیگر آیه مزبور معنا نمی‌داشت.

درباره حضرت لوط علیه‌السلام نیز وضعیت آن حضرت در میان قوم خود گویای این مطلب است که آن حضرت از منصب قضا برخوردار نبود؛ زیرا آن حضرت در میان آن قوم طاعی جایگاهی نداشت و جز خانواده خود آن حضرت، کسی به او ایمان نداشت: «فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (ذاریات: ۳۵-۳۶)؛ از این رو دادن منصب قضا به آن حضرت کاری لغو است. این آیات گویای جایگاه اجتماعی آن حضرت در میان قوم خویش‌اند: «وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا أَوْ لِمَ نُنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ لَعَلَّكُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (حجر: ۶۷-۷۲)؛ «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (شعراء: ۱۶۷). بنابراین حکم در آیات یادشده، به معنای نزول حکم تشریحی بر انبیای تبلیغی است و معنای دیگری را نمی‌توان پذیرفت.

بنابر آنچه گفتیم، روشن می‌شود که بر انبیای تبلیغی برخی معارف اعتقادی و اخلاقی و احکام نازل می‌شده است. البته این معارف آن‌قدر گسترده نبوده‌اند که موجب تحول در شریعت پیشین شوند.

نتیجه کلی

از بررسی ادله عقلی و نقلی به نظریه‌ای جدید در باب ختم نبوت تبلیغی دست یافتیم و آن این که سرّ ختم نبوت تبلیغی، در «اکمال شریعت و اتمام نزول معارف و احکام دینی» نهفته است؛ یعنی آنچه بعثت انبیای تبلیغی را ضرور می‌کرد، نقص شرایع پیشین و نیاز به معارف جدید در زمان‌های بعدی بود؛ از این رو انبیای تبلیغی مبعوث می‌شدند تا خلأهای دینی مردم را از طریق دریافت وحی پر کنند؛ اما از آنجا که شریعت اسلام شریعتی کامل است و همه معارف و احکام دینی مورد نیاز بشر را بر پیامبر اسلام نازل شده، دیگر نیازی به نبی دیگر نیست تا در موارد نیاز، معارف مورد نیاز بشر را دریافت دارد. از این رو با بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ نبوت تبلیغی نیز پایان یافت و حجت تشریحی خداوند، امامانی از نسل آن حضرت شدند که علاوه بر حجت تکوینی و واسطه فیض، حجت تشریحی و مرجع دینی بشر نیز هستند و در حفظ، تبیین، تفسیر و تبلیغ شریعت نبوی و قرآن می‌کوشند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱. جعفر سبحانی، مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۲۱ و مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۸۳.
۲. ادله ختم نبوت تبلیغی و نیز نقد آنها در پایان‌نامه نویسنده با نام «بررسی تطبیقی امامت و نبوت تبلیغی» آمده است و بخاطر پرهیز از حجیم شدن مقاله از ذکر آن صرف‌نظر شده است.
۳. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۷۴.
۴. جعفر سبحانی، مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۲۱.
۵. جعفر سبحانی، همان، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۲۱. البته آیت‌الله سبحانی در ادامه همین مبحث، به دلیل اصلی ختم نبوت تبلیغی که همان وجود ائمه^{علیهم السلام} باشد اشاره نموده است.
۶. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.
۷. احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۶۰.
۸. همان، ج ۵۲، ص ۳۳۸.
۹. مرتضی مطهری، همان، ج ۳، ص ۱۷۴-۱۷۵.
۱۰. علی بن جمعه عروسی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۳۴.
۱۱. علامه طباطبائی حکم در این آیه را در کنار آیات زیر به معنای قضاوت گرفته است. محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۵۱.
۱۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۳، ص ۳۰۴.
۱۳. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸.
۱۴. همان، ص ۵۹.
۱۵. محمدبن حسن صفار، بصائرالدرجات، تصحیح حاج میرزا محسن کوچه‌باغی تبریزی، ص ۵۱۷.
۱۶. همان، ص ۳۹۳.
۱۷. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۳۸۸.
۱۸. مانند خمس کسب و کار. سیدابوالقاسم موسوی خوئی، المستند فی شرح العروة الوثقی، ج ۳، نرم‌افزار کتابخانه نور - جامع فقه اهل بیت^{علیهم السلام}، ص ۱۹۵-۱۹۶.
۱۹. سیدابوالقاسم موسوی خوئی، همان، ج ۳، ص ۱۹۵-۱۹۶.
۲۰. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۹.
۲۱. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۹.
۲۲. همان، ص ۱۷۸.
۲۳. علی بن ابراهیم قمی، همان، ج ۲، ص ۲۰۹.
۲۴. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۹.
۲۵. مرتضی مطهری، همان، ج ۲، ص ۱۸۳.
۲۶. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۸.
۲۷. همان، ج ۲، ص ۷۴.

۲۸. محمدبن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)، ج ۱، ص ۲۵۲ و محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۳، ص ۲۹۳.
۲۹. فرقان: ۳۲.
۳۰. در اینجا به چند نمونه از آن روایات اشاره می‌کنیم: محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۲۵، ۲۲۲ و ۲۳۲.
۳۱. رک: محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۵، ص ۲۰۹؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۹، ص ۳۰۴.
۳۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۶، ص ۱۸.
۳۳. محمد بن صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۳۱.
۳۴. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۶۸.
۳۵. قرآن ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۳۶. ومن طریق المخالفین ما ذکره ابن ابی الحدید فی (شرح نهج البلاغه)، قال: روی أن بعض أصحاب أبی جعفر محمد بن علی الباقر ﷺ سألته عن قول الله عز وجل: إَلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا فَقَالَ: «يوکل الله بأنبيائه ملائکة يحصون أعمالهم ویؤدون إلیه بتبلیغهم الرسالة الخ». (سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۱۳؛ سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۲۰، ص ۸۴).
۳۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۲۰، ص ۵۶.
۳۸. همان، ج ۸، ص ۱۷۵.
۳۹. همان، ج ۷، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.
۴۰. همان، ج ۱۹، ص ۱۷۱.
۴۱. همان، ج ۱۸، ص ۳۸.
۴۲. همان، ج ۱۳، ص ۳۶.
۴۳. سیدعلی خامنه‌ای، بحث حول الصابئة، ص ۱۲-۱۳.
۴۴. همان، ص ۱۳.
۴۵. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۵۶۷ و محمدبن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۱۳.
۴۶. محمدبن حسن طوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۲۶۸؛ همو، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۸۶ و محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۹.
۴۷. محمدبن حسن طوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۲۷۰؛ همو، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۸۸ و محمدبن حسن حر عاملی، همان، ج ۲۹، ص ۲۲۰.
۴۸. سیدعلی خامنه‌ای، همان، ص ۱۴.
۴۹. همان، ص ۳۵.
۵۰. همان، ص ۳۷.
۵۱. زیرا همان‌گونه که حکم و نبوت اختصاصی به برخی نداشته و همه آنها از حکم و نبوت برخوردار بوده‌اند،

- همین گونه برخورداری از کتاب نیز اختصاصی به برخی نداشته و همه آنها صاحب کتاب بوده‌اند.
۵۲. سیدعلی خامنه‌ای، همان، ص ۳۹.
۵۳. محمد صادقی تهرانی، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، ج ۵، ص ۱۴۴.
۵۴. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۲، ص ۷۵۲.
۵۵. محمدبن علی شریف لاهیجی، *تفسیر شریف لاهیجی*، ج ۱، ص ۳۲۶.
۵۶. سیدهاشم بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۷۱۹.
۵۷. تحریم این عمل از عبارت «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» و نزول عذاب بر آنها فهمیده می‌شود. (محمدبن علی شریف لاهیجی، همان، ج ۳، ص ۵۱۶)
۵۸. سیدهاشم بحرانی، همان، ج ۲، ص ۵۶۴ و علی بن جمعه عروسی، همان، ج ۲، ص ۵۰.
۵۹. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۸، ص ۲۵۱.
۶۰. علی بن ابراهیم قمی، همان، ج ۲، ص ۱۲۶ و محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۴، ص ۳.
۶۱. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۳۲. «و أما حکمه صلوات الله علیه بسائر الکتب فلعل المعنی الاحتجاج علیهم بها أو الحکم بما فیها إذا کان موافقا لشرعنا أو بیان أن حکم کتابهم کذلک وإن لم یحکم بینهم إلا بما یوافق شرعنا». (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۰، ص ۱۳۶).
۶۲. محمدبن علی ابن بابویه، *الأمالی*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ص ۹۲؛ همو، *عیون أخبار الرضا*، تصحیح سیدمهدی حسینی لاجوردی، ج ۱، ص ۱۹۴ و محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۱، ص ۷۳.
۶۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۴، ص ۳۶.
۶۴. همان، ص ۳۹.
۶۵. همان.
۶۶. قطب‌الدین راوندی، *قصص الأنبياء للراوندي*، ص ۱۴۲؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۲، ص ۳۸۲.
۶۷. حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۲، ص ۲۶۵.
۶۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، همان، ج ۷، ص ۲۵۴-۲۵۵.
۶۹. قرآن ترجمه علی مشکینی.

منابع

- ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، *الأمالی*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران، کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲.
- ، *عیون أخبار الرضا*، تصحیح سیدمهدی حسینی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق.
- بحرانی، سیدهاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، ج دوم، قم، مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۰۹ق.
- خامنه‌ای، سیدعلی، *بحث حول الصائبه*، بیروت-لبنان، الغدیر، ۱۴۱۹ق.
- راوندی، قطب‌الدین، *قصص الأنبياء*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۹ق.
- سبحانی، جعفر، *مفاهیم القرآن*، تهران، دارالکتب اسلامی، ۱۴۰۰ق.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳.
- صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، ج دوم، قم، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵.
- صفا قمی، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، تصحیح حاج میرزا محسن کوجه‌باغی تبریزی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- طباطبائی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، تصحیح حسن خراسانی و علی آخوندی، ج سوم، تهران، دارالکتب اسلامی، ۱۳۹۰ق.
- ، *التهدیب الاحکام فی شرح المقنعه*، تحقیق سیدحسین خراسان، ج چهارم، تهران، دارالکتب اسلامی، ۱۳۶۵.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)*، تهران، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتب، ۱۳۶۷.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب اسلامی، ۱۳۶۵.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت - لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
- موسوی خوئی، سیدابوالقاسم، *المستند فی شرح العروة الوثقی*، نرم‌افزار کتابخانه نور - جامع فقه اهل بیت.